كاوشي در بازشناسي مفضل بن عمر از راويان احاديث مهدوي

 امير محسن عرفان

چكيده

آميخته شدن مهدويت با تارو پود زندگي شيعيان و راسخ شدن اعتقاد به مهدي آخرالزمان، معلول اهتمام گستردة امامان معصوم عليهم السلام به مهدويت مي‌باشد. شناخت روايات صحيح مهدويت، ما را در آشنايي با اين مفهوم اساسي و محوري ياري مي‌کند.

«مفضل بن عمر» از راوياني است که روايات فراواني را به ويژه در حوزه مهدويت از امام صادق عليهم السلام نقل کرده است. افزون بر اهميتي که بر بازشناسي راويان مترتب است، شناخت مفضل بن عمر از دوجهت ضروري است: از يک سو به سبب کثرت روايات او و از جانب ديگر طعن‌هايي که بر او وارد شده است. اين ناسازي و فراز و فرودهاي آني، مسير مطالعه و بررسي شخصيت وي را ناموزون ساخته است. رويکردها و داوري‌هاي ناهمگون از او در کتب رجالي، راقم اين سطور را بر آن داشت تا در صدد زدودن غبار ابهام و بسا اتهام از وي باشد.

کليد واژه‌ها: راوي، شرح حال، مفضل بن عمر جعفي، وثاقت، احاديث مهدويت، کتب رجالي.

مقدمه

روايات معصومان عليهم السلام در برگيرندة ژرف‌ترين معارف هستي شناسي، از خدا تا انسان، و از دنيا تا معاد است. نکته‌هاي نغز اخلاقي و راهنمايي‌هاي عملي و راهبري‌هاي فردي و اجتماعي، همه در دل مضامين و مفاهيم تودرتوي احاديث نهفته است. حديث، مادر علوم اسلامي است و نقش آن در ايجاد علوم اسلامي، انکارناپذير است و تأثير آن در بستر‌سازي و زمينه چيني براي گسترش آن‌ها آشکار و محسوس است.

بحث «مهدويت» و اعتقاد به منجي آخرالزمان، بخش عظيمي از روايات و احاديث معصومان عليهم السلام را به خود اختصاص داده است. اين احاديث و روايات، با بررسي احوال راويان که همواره ياري‌گر حجّيت و مقبوليت حديث است، معتبر شناخته مي‌شوند. حال در بين راويان احاديث شيعه در باب مهدويت، به راوياني بر مي‌خوريم که دربارة توصيف رجالي آن ها، بين علماي رجالي اختلافاتي ديده مي‌شود؛ از جمله مي‌توان به «مفضل بن عمر جعفي» اشاره کرد. عده‌اي چون نجاشي وي را به اتهاماتي هم چون: فاسدالمذهب و مضطرب الروايه بودن به شدّت تضعيف کرده‌اند. از سويي ديگر، بزرگاني همانند شيخ مفيد رحمه الله عليه وي را از فقها و صالحان برمي شمارند. طبيعي است روشن شدن وثاقت يا عدم وثاقت «مفضل بن عمر» ما را در اعتبار احاديث مهدوي که وي راوي آن‌ها است، ياري مي‌رساند.

طبق اين بحث، بررسي احوال راويان احاديث مهدوي ضروري است؛ زيرا از طرفي براي شناخت حقيقت وجودي حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و جهات مختلف زندگي آن حضرت مراجعه به احاديث ضروري است و از طرف ديگر براين باوريم که عقيدة به مهدي آخرالزمان در ذهن و قلب مردم رسوخ و نفوذ کرده بود و از همان صدر اسلام در انتظار ظهورش بودند؛ به طوري که اين انتظار در ايام هرج و مرج و بحران‌ها و حوادث ناگوار تاريخي، شدّت مي‌يافت و در هر آن در انتظار مصداقش بودند. طبيعي است که وضاعان و مدلسين حديث از اين قضيه سوء استفاده کرده و با کمک حاکمان ظالم، به وضع حديث و تغيير متن آن بپردازند. همين امر، ضرورت توجه به علم رجال در قوت صدور روايات مهدوي راغير قابل انکار مي‌کند.

آن چه راقم اين سطور را به تحقيق در اين موضوع واداشت، اين بود که چگونه مي‌توان در باب مهدويت که خود يکي از مباحث پيچيده ديني است و از صدر اسلام مورد توجه مسلمانان بوده و عده‌اي را به تکاپو واداشته است، به هر روايتي اعتماد کرد؟ اطمينان به صدور روايت بر جويندگان هدايت در مبحث مهدويت لازم است و اعتماد بر صدور روايت از معصوم عليه السلام ممکن نيست، مگر با تحليل سند روايت و تبيين حالات روات؛ با كمال تأسف پژوهش و ژرفكاري در پيشينة راويان احاديث مهدويت با كمك دانش رجال ـ چنان‌كه بايد ـ به جدّ گرفته نمي‌شود. بررسي شخصيّت مفضل بن عمر از دو سو حائز اهميّت است؛ از يك سو از راويان احاديث مهدوي است و اهميت اين بحث از بازگفت بي‌نياز است واز سويي ديگر مفضّل بن عمر از معدود راوياني است كه چهره‌اي متناقض در كتب رجالي دارد و هنوز اختلاف است كه آيا او دردشناس و درمان انديش بوده و يا خداي ناكرده دچار لغزش شده و احتمالاً راه صواب را نپيموده است، اين مهم مجال تحقيق در اين امر را فراخ مي‌سازد.

آشنايي با راوي

مفضل بن عمر راخيلي‌ها با روايت «التوحيد» مي‌شناسند. داستان از اين قرار است که مفضل بن عمر در مسجد مدينه نشسته بود که ابن ابي العوجاء و يکي از يارانش منکر نبوت رسول اکرم صلي الله عليه و آله شده و سپس پا را فراتر نهاده و گفتند: «کائنات به اقتضاي طبيعت به وجود آمده‌اند». مفضل که به شدّت غضبناک شده بود، به محضر امام صادق عليه السلام شرفياب شد و گفتة آنان را بازگو کرد. امام صادق عليه السلام فرمود: «فردا صبح نزد من بيا تا آثار صنع و قدرت حق را در خلقت عالم و ساير موجودات، از انسان و حيوان و نبات، براي تو توضيح دهم تا قلبت آرام گيرد.»[1]

کنية مفضل، «ابوعبدالله» است. در برخي از اسناد و روايات، با نام «مفضل جعفي» هم آمده است. در کتب حديثي 160 روايت از او نقل شده است.[2] بيشتر روايات او از امام صادق عليه السلام است. وي مدتي از دوران امامت امام کاظم عليه السلام رانيز درک کرد و در عصر آن جناب، رحلت نمود. بنا به نقل کشّي، از عيسي‌بن سليمان، وي هنگام بيماري مفضل، به حضور امام کاظم عليه السلام شرفياب شده و خبر بيماري او را به حضرت ابلاغ نموده و طلب دعا مي‌کند. آن جناب در پاسخ مي‌فرمايند: «خداوند مفضل را رحمت کند ! او از محنت و رنج اين دنيا راحت شد». هنگامي که از نزد امام بيرون آمد، به اصحاب حاضر در آن جا گفت: «مفضل رحلت کرده است»؛ سپس به سمت کوفه رفته و پس از ورود به آن جا، خبر رحلت مفضل را در همان روزي که حضرت خبر رحلتش را داد، شنيد.[3]

نجاشي کتاب‌هاي مفضل بن عمر را اين گونه نام مي‌برد: «کتاب الايمان و الاسلام»، «کتاب يوم و ليلة»، «کتاب الفکر المعروف بتوحيد المفضل»، «کتاب علل الشرايع»، «وصية المفضل»، «کتاب في بدء الخلق و الحثّ علي الاعتبار».[4]

مفضل بن عمر از راوياني چون: ابو ايوب العطار، اسماعيل بن ابي فديک، ثابت الثمالي، جابربن يزيد الجعفي، يونس بن ظبيان و خيبري روايت نقل کرده است.[5] مهم‌ترين راوياني که از او روايت نقل کرده‌اند، عبارتند از: محمد بن سنان، ابن ابي عمير، عثمان بن عيسي، بشر بن جعفر، عبدالرحمان بن کثير، ابن سنان، معلي بن خنيس، ورزعه و….[6]

ديدگاه علماي رجال دربارة «مفضل بن عمر» بسيار متفاوت و حتي متناقض است. بعضي همچون ابن غضايري[7]، ابن داود[8]، نجاشي[9] و علامه حلي[10] او را ضعيف مي‌دانند، و حتي او را «فاسد المذهب»، «مضطرب الرواية»، «مرتفع القول»، «خطابي» و… مي‌نامند. عده‌اي ديگر دربارة وثاقت و يا ضعف مفضل بن عمر هيچ قضاوتي نکرده‌اند که مي‌توان به برقي اشاره کرد. او مفضل بن عمر را از اصحاب امام صادق عليه السلام مي‌داند و به وثاقت يا ضعف او اشاره نمي‌کند. شيخ طوسي رحمه الله عليه نيز در الفهرست[11] فقط وصيت و کتاب او را نقل مي‌کند و در کتاب رجال او را يکبار از اصحاب امام صادق[12] عليه السلام و بار ديگر از اصحاب امام کاظم عليه السلام مي‌داند [13]، بدون آن که متعرض وثاقت يا ضعف او بشود. مرحوم کشّي رحمه الله عليه نيز به طور گسترده رواياتي که در مدح او وارد شده و هم رواياتي که در ذم او مي‌باشد رانقل مي‌کند و نتيجه گيري رابرعهدة خواننده مي‌گذارد.[14] بين علماي رجال متأخّر کوشش فراوان شده است تا با جمع آوري قراين و شواهد و نقل رواياتي که در مدح مفضل بن عمر است، او را از اتهاماتي هم چون غلو، خطابي مذهب بودن و اضطراب روايت و… مبرّا کنند. از جملة اين کوشش‌ها مي‌توان به ابوعلي محمدبن اسماعيل مازندراني در کتاب منتهي المقال [15]، ملاعلي علياري تبريزي در بهجة الآمال في شرح زبدة المقال[16]، مرحوم مامقاني در تنقيح المقال[17]، علامه تستري در قاموس الرجال[18]، شيخ علي نمازي شاهرودي در مستدرکات علم رجال الحديث[19] و مرحوم خويي رحمه الله عليه در معجم رجال الحديث[20] اشاره کرد. مرحوم محدث نوري رحمه الله عليه نيز در خاتمة مستدرک الوسايل در بحث «مشيخه من لا يحضره الفقيه» قرائن و شواهدي را در وثاقت مفضل بن عمر نقل مي‌کند.

در اين نوشتار، کلام نجاشي به سبب اهميتش نقد و بررسي مي‌شود و سپس شواهد و قراين وثاقت «مفضل» نقل مي‌گردد.

دلايل ضعف مفضل بن عمر و نقد آنها

کلام نجاشي رحمه الله عليه دربارة مفضل بن عمر:

کلام مرحوم نجاشي از آن رو مهم است که بسياري از رجاليان بعد او[21]، ملاک تضعيف مفضل بن عمر را قضاوت او مي‌دانند. نجاشي رحمه الله عليه دربارة او مي‌گويد: «ابوعبدالله وقيل ابومحمد، الجعفي، فاسد المذهب، کوفي، مضطرب الروايه، لا يعبأبه، و قيل انه کان خطابياً و قد ذکرت له مصنفات لايعول عليها».[22]

نسبت «فاسدالمذهب» و «مضطرب الروايه»

نجاشي در توضيح مفضل بن عمر جعفي او را فاسد المذهب مي‌داند. مرحوم آيت‌الله خويي رحمه الله عليه در معجم رجال الحديث[23] کلام نجاشي رحمه الله عليه در فاسد المذهب خواندن مفضل بن عمر جعفي را با کلام شيخ مفيد رحمه الله عليه معارض مي‌داند؛ زيرا مرحوم شيخ مفيد رحمه الله عليه مفضل بن عمر را از فقيهان صالح و از خواص امام صادق عليه السلام مي‌داند. مرحوم آيت‌الله خويي رحمه الله عليه سپس دربارة اين تعارض، به قضاوت مي‌نشيند و مي‌گويد:

در تعارض کلام نجاشي رحمه الله عليه و شيخ مفيد رحمه الله عليه بايد سخن شيخ مفيد رحمه الله عليه را مقدم دانست؛ زيرا رواياتي که از معصومان[24] عليهم السلام درمدح مفضل بن عمر جعفي آمده، شاهدي بر صحت کلام شيخ مفيد رحمه الله عليه است. شايد هم علت «فاسد المذهب» خواندن مفضل بن عمر توسط نجاشي رحمه الله عليه به سبب نسبت غلوي است که به او داده اند؛ اما باز اين مطلب رد مي‌شود.

قبل از هر چيز در تعريف غلو بايد گفت: «غلو» بر وزن فعول، مصدر «غلي يغلو» و به معناي افراط، ارتفاع، بالا رفتن و تجاوز از حد و حدود هر چيز مي‌باشد؛ لذا وقتي قيمت چيزي از حد معمول خود بالاتر مي‌رود، به آن غال (به معناي گران) مي‌گويند؛ چنان که دربارة مايعات هرگاه به جوش آيند و در حد خود نگنجد، مي‌گويند: غليان کرده است.[25] غلو در اصطلاح علماي رجال، دو استعمال دارد: يکي غلو در ذات؛ يعني قول به الوهيت امامان عليهم السلام يا حلول روح خداوندي در آن‌ها و ديگر غلو در صفات؛ مانند انتساب بسياري از معجزات و کرامات به امامان عليهم السلام.

از بررسي موارد غلو و نسبت آن به راويان به اين نتيجه مي‌رسيم که غلو در اين کتب، به يک معنا به کار نرفته است؛ بلکه گاهي دربارة شخصي به کار مي‌رود که مسلماً از فرق و گروه‌هاي غلات بوده و در بعضي موارد هم دربارة شخصي به کار مي‌رود که دربارة صفات امامان عليهم السلام يا معجزات آن‌ها اعتقادات خاصي داشته است. علما و بزرگان قم همانند شيخ مفيد رحمه الله عليه بسياري از صفات عالي و کرامات پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله و ائمه اطهار عليهم السلام رامنکر شدند و معتقدان به آن صفات و کرامات را به غلو متهم کردند.[26] نقطة اوج اين اختلاف، د رمسألة سهو النبي صلي الله عليه و آله بود که قمي‌ها معتقد بودند پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله عصمت از سهو ندارد. آنان اولين درجة غلو را آن مي‌دانند که شخص، به رخ ندادن سهو براي پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله معتقد باشد. از طرف ديگر علماي شيعي بغداد همانند شيخ مفيد رحمه الله عليه به عدم جواز سهو براي پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله معتقد بودند و نيز صفات و فضايل ديگري براي ائمه اطهار عليهم السلام نقل مي‌کردند. اين گروه، علامت غلو را نفي حدوث از ائمه اطهار عليهم السلام و حکم به الوهيت و قديم بودن آن‌ها مي‌دانستند. با توجه به مطالب گفته شده، به اين نتيجه مي‌رسيم که نسبت غلو به مفضل بن عمر اگر هم صحيح باشد، صرفاً غلو در صفات است و چنين غلوي، همانند غلو در ذات موجب تکفير نمي‌شود. مرحوم مامقاني رحمه الله عليه بر اين باور است كه اتّهامِ غلوّ قدماء مورد اعتماد نمي‌باشد زيرا كه اعتقاد به پائين‌ترين درجات فضايل اهل بيت عليهم السلام نيز نزد آنان غلوّ است.[27] و حتّي آنان بعضي از اموري که ما هم اکنون از ضروريات مذهب تشيع مي‌دانيم را غلو مي‌دانند.[28] مرحوم مامقاني رحمه الله عليه براي شاهد، مطلبي مي‌آورد و آن اين که مرحوم صدوق رحمه الله عليه نفي سهو را که هم اکنون از ضروريات مذهب تشيع است، غلو مي‌دانسته است. ايشان در ادامه مي‌گويد: «نه من و نه ديگر محققين با جست و جوي در بحار الانوار، به يک حديث که از مفضل بن عمر نقل شده و دال بر غلو باشد، برنخورديم.‌»[29]

قابل ذکر است که مجموعه اصطلاحات مربوط به ضعف مذهب در رجال نجاشي عبارتند از: «ضعيف في مذهبه»، «غال»، «غال المذهب»، «طعن عليه بالغلو»، «رمي بالغلو»، «فاسد المذهب»، «فاسد الاعتقاد»، «في مذهبه ارتفاع»، «مرتفع القول»، «لم يکن بذلک في المذهب» و «مضطرب المذهب» که در مجموع، دربارة 38 نفر ذکر شده است که البته همة آن‌ها ضعيف نمي‌باشند.[30] نجاشي عبدالله جبلة[31] و علي بن حسن بن محمد طائي[32] را از سرشناسان واقفي مي‌داند، ولي به وثاقت زياد اين دو اذعان دارد. جاي ديگر، علي بن حسن بن علي فضال[33] فطحي مذهب، عبادة بن زياد الأسدي[34] زيدي مذهب و يحيي بن سعيد قطان[35] عامي مذهب را ثقه مي‌داند. برخي از عواملي که از ديدگاه نجاشي در وثاقت شخص خللي وارد نمي‌کند، عبارتند از:

1. پيرو مذاهبي چون اهل سنت، فطحيه، واقفيه، زيديه و… بودن؛

2. اضطراب در مذهب ؛[36]

3. اعتقاد به جبرو تشبيه ؛[37]

4. اضطراب در حديث.[38]

با توجه به مطالب گفته شده، بايد گفت «مضطرب الروايه» بودن به هيچ وجه دال بر عدم وثاقت يک راوي نمي‌باشد. مضطرب الروايه بودن، با وجود آن که عيب به حساب مي‌آمده است؛ ولي مانع از وثاقت ذاتي (في نفسه) شخص نمي‌باشد. مرحوم خويي رحمه الله عليه تصريح مي‌کند که اگر نسبت مضطرب الروايه بودن مفضل صحيح هم باشد، کاشف از عدم وثاقت او نمي‌باشد. همان‌گونه که نجاشي معلي بن محمد بصري رامضطرب الحديث مي‌داند؛ ولي مرحوم خويي رحمه الله عليه با توجه به قرائن و شواهد، او را ثقه مي‌خواند.[39]

نسبت خطابي بودن مفضل بن عمر

اولين بار ابن غضائري در کتاب الضعفاء اين نسبت را به مفضل بن عمر مي‌دهد.[40] و نجاشي رحمه الله عليه دربارة او مي‌گويد: «گفته شده او خطابي است». قبل از نقد و بررسي کلام نجاشي رحمه الله عليه دربارة فرقة «خطابي» توضيح مختصري مي‌دهيم. اين فرقه، منسوب به شخصي به نام «محمد بن مقلاص اسدي کوفي» معروف به ابو خطاب است.[41] او در ابتدا از اصحاب امام صادق عليه السلام به شمار مي‌رفت؛ اما پس از چندي منحرف شد. ابوالخطاب، مهم‌ترين و گزافه گو‌ترين فرقة غاليه را تشکيل داد؛ به گونه‌اي که همة فرقه‌هاي غلات قبل و بعد از خود را تحت الشعاع قرار داد و بسياري از غلات پس از او، عقايد خود را از او اقتباس کردند. يکي از بدترين کارهايي که ابوالخطاب به پيروي از مغيرة بن سعيد انجام مي‌داد، اين بود که احاديثي با سند جعل مي‌کرد و آن را در کتب اصحاب امامان و به نام امامان اطهار عليهم السلام جاي مي‌داد.[42] امام صادق عليه السلام مي‌فرمايد: «خدا ابوالخطاب را لعنت کند که باعث ترس من در حال قيام و قعود و خواب شد. خدايا ! آتش آهن را به او بچشان.»[43]

عقايدي که به ابوالخطاب نسبت داده‌اند، بدين گونه است که:

1. آنان، صورت اصلي امام جعفر صادق عليه السلام را در آن عالم، خدا مي‌دانستند.

2. آنان، ابوالخطاب را پيامبر مي‌دانستند و معتقد بودند که ابوالخطاب بعد از مرگ، از ملائکه شد.

3. در بعد احکام، آن‌ها به کلي اباحي مذهب و بي بندو بار بودند و همة محرمات از قبيل زنا، لواط، دزدي، شراب خواري رامجاز مي‌دانستند و اصولاً شهوات رانور مي‌دانستند. از بررسي تاريخ ظهور اين فرقه و اعمال و عقايد آن‌ها مي‌توان چنين تحليل کرد که ظهور آنان در اوايل حکومت بني عباس و به خصوص اوايل حکومت منصور بود که از هر سو، قيام‌ها و نهضت‌هايي بر ضد او صورت مي‌گرفت و هنوز کاملاً بر اوضاع مسلط نشده بود. ابوالخطاب، در اين هنگام با مطرح کردن نام امامان اطهار عليهم السلام و غلو دربارة آنان و ادعاي وصايت و نبوت خود، سعي در جلب نيرو براي قيام کرد و با رواج بي بندوباري و فساد و اباحه و مجازشمردن شهوات، توانست عدة زيادي از فاسدان آن زمان کوفه را پيرامون خود جمع کند. سرانجام، او و هفتاد تن از پيروانش در سال 138 قمري در مسجد کوفه قتل عام شدند.[44] با توجه به مطالب گفته شده، قضاوت در خطابي بودن مفضل بن عمر راحت تر مي‌شود. مرحوم آيت‌الله خويي رحمه الله عليه با توجه به رواياتي که در مدح و فضيلت او صادر شده است، مي‌گويد که نسبت تفويض و خطابيه به مفضل بن عمر ثابت نشده است.[45]

ايشان براين باور است که اولاً: نسبت خطابي بودن مفضل براي اولين بار توسط ابن غضائري و در کتاب الضعفاء مطرح شده که در انتساب اين کتاب به مؤلفش، اختلاف است. ثانياً: کلام مرحوم کشي رحمه الله عليه که قائل است مفضل بن عمر در انتهاي عمر، خطابي شده است هم شاهدي ندارد. ثالثاً: خود مرحوم نجاشي رحمه الله عليه در نسبت خطابي بودن مفضل بن عمر ترديد دارد؛ زيرا مي‌گويد: «قيل انه کان خطابياً»؛ گفته شده است که او خطابي بوده است. عبارت «قيل» دال بر عدم رضايت نجاشي به اين مطلب است. مرحوم مامقاني رحمه الله عليه به دو دليل خطابي بودن مفضل بن عمر را نمي پذيرد: اول به آن دليل که اخباري در حد استفاضه در تأييد مفضل بن عمر صادر شده است و اين اخبار مستفيض، اين کلام را رد مي‌ کند. دوم آن که مقام و منزلت و فضل مفضل بن عمر او را از تبعيت شخصي همچون ابي خطاب منع مي‌کند.[46] خلاصه آن که خطابي بودن مفضل بن عمر ثابت نشده است. شايان ذکر است که صاحب کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعة بر اين باور است که علت انتساب بعضي از عقايد ناصواب به او، به دليل تشابه اسمي او با مفضل بن عمر صيرفي است که خطابي بوده است.

رواياتي که در مذمت «مفضل بن عمر» صادر شده

از رواياتي که در مذمت و نکوهش مفضل بن عمر نقل شده است به دو روايت برمي خوريم که از حيث سند ايرادي ندارد و صحيح السند است. بقيه روايات به غير از اين دو روايت، همگي از حيث سند مخدوش هستند. ابتدا اين دو روايت که از حيث سند صحيح هستند را آورده و به نقد و بررسي آن‌ها مي‌پردازيم:

1. حدثني حمدويه بن نصير قال: حدثنا يعقوب بن يزيد، عن ابن ابي عمير، عن هشام بن الحکم و حماد بن عثمان، عن اسماعيل بن جابر قال: قال ابوعبدالله ائت المفضل و قل له: ياکافر يا مشرک ماتريد الي ابني تريد ان تقتله؟

2. حدثني حمدويه، و ابراهيم، ابنا نصير قالا: حدثنا محمد بن عيسي، عن علي بن الحکم، عن المفضل بن عمر انه کان يشير انکما لمن المرسلين.[47]

جواب به اين دو روايت

1. اين دو روايت با روايات مستفيضي که بر وثاقت مفضل بن عمر دلالت دارد، در تعارض است.

2. در روايت اول، امام صادق عليه السلام مفضل بن عمر را کافر و مشرک مي‌داند؛ در حالي که ما رواياتي را از امام کاظم و امام رضا عليهم السلام داريم که به مدح مفضل بن عمر پرداخته‌اند و آثار اسلام را بر او حمل کرده اند؛ در حالي که در مذهب تشيع، توبه مرتد فطري قبول نيست.

3. اين دو روايت صحيح السند، همانند رواياتي است که در طعن، لعن و تکفير زرارة، محمد بن مسلم و بريدبن معاويه وارد شده است؛ يعني خلاف ظاهر اين روايات، اراده شده است و چنين رواياتي براي حفظ خون اين عده بوده و از روي تقيه صادر شده است.

4. آنچه صدور اين روايات از روي تقيه را قوت مي‌بخشد، آن است که روايات ذم مفضل بن عمر فقط از يک معصوم عليه السلام يعني امام صادق عليه السلام صادر شده است؛ ولي روايات مدح او، از سه معصوم يعني امام صادق و امام کاظم و امام رضا عليهم السلام نقل شده است.[48]

بقيه رواياتي که در مذمت مفضل بن عمر صادر شده، همگي از حيث سند، مخدوش است و ديگر نوبت به بحث دلالي آن نمي‌رسد. برفرض صدور تمام روايات ذم از امام معصوم مي‌توانيم به اين نتيجه برسيم که روايات ذم براي نفي ظاهري انتساب مفضل بن عمر به تشيع صادر شده است؛ همان گونه که امام صادق عليه السلام دربارة زرارة تعبير «سوراخ کردن کشتي براي صرف نظر کردن سلطان از آن» را به کار برده‌اند.[49] در اين گونه روايات، بيشتر روايات مدح، از روايات ذم متأخر است که خود نشانه‌اي بر صدور تقيه‌اي روايات ذم براي مصالحي مهم همچون حفظ جان اصحاب خاص مي‌باشد.[50] کما اين که امام صادق عليه السلام در حديثي مي‌فرمايند: «هلک المتريسون (المستريبون) في اديانهم منهم زراره و بريد و محمد بن مسلم و اسماعيل»؛ شکاکان در دين همچون زراره، بريد بن معاويه، محمد بن مسلم و اسماعيل به هلاکت افتادند.[51] با بررسي اجمالي شرح حال راويان، ما به بزرگواراني برخورد مي‌کنيم که در مورد آنان روايات مدح و روايات ذم هر دو وارد شده است که عبارتند از: اسماعيل بن جابر جعفي، بريد بن معاويه عجلي، زرارة بن اعين، صفوان بن يحيي، محمد بن سنان ابو جعفر زاهري، محمد بن مسلم بن رياح، يونس بن عبدالرحمان.[52]

مرحوم مامقاني رحمه الله عليه و مرحوم آيت‌الله خويي رحمه الله عليه هر دو به اين مطلب تأکيد دارند که روايات ذم مفضل بن عمر همگي از يک معصوم يعني امام صادق عليه السلام صادر شده است. در توضيح اين مطلب بايد گفت که در دورة 34 ساله امامت امام صادق عليه السلام (114- 148 ق) ما با بيشترين روايات تقيه مواجه مي‌شويم. زيرا از 53 روايت از 106 روايت مربوطه به تقيه (البته با حذف بعضي از مکررات) ـ که در کتاب بحار الانوار جمع آوري شده ـ از امام صادق نقل شده است؛ يعني حدود پنجاه درصد روايات تقيه از وجود مبارک امام صادق عليه السلام صادر شده است و البته فراموش نشود که اين رقم غير از احاديث مربوط به تقيه است که از امام صادق عليه السلام از قول امامان پيش از خود نقل شده است.

همچنين با بررسي 44 حديث مربوط به کتمان سر در اين کتاب، تعداد 27 روايت يعني بيش از شصت درصد آن از زبان آن امام عليه السلام نقل شده است.[53] علت فراواني روايات تقيه‌اي را تنها در بعد سياسي مي‌توان معلول فشارهاي سهمگين حکومت‌هاي مرکزي در دوران حکومت هشام بن عبدالملک (105-125 ق) و حکومت منصور دانست. هردوي اينان خليفه‌اي مقتدر بودند که بر اوضاع مملکت اسلامي مسلط بودند و فعاليت‌هاي امام را به شدّت کنترل مي‌کردند. وصيت امام صادق عليه السلام بهترين گواه بر فشارهاي سياسي دوران در زمان حيات ايشان است. منصور که درصدد از بين بردن وصي امام بود، نامه‌اي با همين مضمون به فرماندار مدينه نوشت. وقتي فرماندار در پي اجراي حکم رفت، مشاهده کرد که امام عليه السلام افرادي همچون منصور، فرماندار مدينه، موسي بن جعفر عليه السلام، حميده همسر خويش و عبدالله پسر ديگر خويش را اوصياي خود معرفي کرده است.[54]

قرائن وثاقت مفضل بن عمر

1. رواياتي که در مدح مفضل بن عمر صادر شده است

پس از نقد و بررسي دلايل تضعيف مفضل بن عمر و رد آن ها، نوبت به ذکر دلايل توثيق او مي‌رسد. اولين دليل ما براي توثيق مفضل بن عمر، روايات بسياري است که در مدح و فضيلت او صادر شده. اگر چه سند چند روايت از اين روايات بسيار، شامل افراد ضعيف يا بعضاً مجهول است، ولي اين مطلب، استدلال ما را ضعيف نمي‌کند؛ زيرا وثوق حاصل از اين اخبار، ضعف سندي بعضي از روايات را جبران مي‌کند. مرحوم مامقاني رحمه الله عليه مي‌گويد:

اگرچه كه سند بعضي از اخبار مادحة مفضل بن عمر ضعيف است ولي اين ضعف با تواتر معنوي اين روايات جبران مي‌شود. بررسي سند يك روايت براي اطمينان به صدور خبر است و اطمينان حاصل از استفاضه يا به بياني بهتر تواتر معنوي آن قوي‌تر از اطمينان حاصل از خبر واحد صحيح است.[55]

طبيعي است که تواتر معنوي اين اخبار، ما را از بررسي سندي بي نياز مي‌کند؛ براي نمونه، تعدادي از رواياتي را که در مدح او است، نقل مي‌کنيم:

محمد بن مسعود قال: حدثني عبدالله بن خلف قال: حدثنا علي بن حسان الواسطي قال: حدثني موسي بن بکير قال: سمعت ابا الحسن يقول لما اتاه موت المفضل بن عمر قال: رحمه الله کان الوالد بعد الوالد اما انه قداستراح.[56]

امام عليه السلام مي‌فرمايد که او با مرگ، راحت شد. طبيعي است که انسان دروغ گو و فاسد، با مرگ راحت نمي‌شود. امام عليه السلام همچنين دربارة مفضل بن عمر مي‌فرمايد: «الوالد بعد الوالد»؛ يعني مفضل بن عمر، پدري پس از پدر من است.

حدثني ابراهيم بن محمد قال: حدثني سعد بن عبدالله القمي قال: حدثنا احمد بن محمد بن عيسي، عن ابن ابي عمير، عن الحسين بن احمد، عن اسد بن ابي العلاء عن هشام بن احمد قال: دخلت علي ابي عبدالله عليه السلام و انا اريد ان اسأله عن المفضل بن عمر، وهو في ضيعة له في يوم شديد الحر، و العرق يسيل علي صدره، فابتدأني فقال: نعم و الله الذي لا اله الاّ هو، المفضل بن عمر الجعفي، حتي احصيت نيفاً و ثلاثين مرّة يقولها و يکررها قال: انما هو والد بعد الوالد.[57]

حدثني حمدويه بن نصير قال: حدثني محمد بن عيسي، عن محمد بن عمر بن سعيد الزيات، عن محمد بن حريز قال: حدثني بعض اصحابنا من کان عند ابي الحسن الثاني عليه السلام جالساً فلما نهضوا قال لهم: القوا ابا جعفر عليه السلام فسلموا عليه و احدثوا به عهداً، فلمّا نهض القوم التفت اليَّ و قال: يرحم الله المفضل انه کان ليکتفي بدون هذا.[58]

قابل ذکر است که امام عليه السلام براي او در مقام بزرگي و فضلش رحمت الهي درخواست مي‌کند.

حدثني نصربن الصباح قال: حدثني اسحاق بن محمد البصري قال: حدثني الحسن بن علي بن يقطين، عن عيسي بن سليمان، عن ابي ابراهيم عليه السلام قال: رحم الله المفضل قداستراح. قال: فخرجت الي اصحابنا فقلت لهم قد و الله مات المفضل. قال: ثم دخلتُ الکوفة و اذا هو قدماتَ قبل ذلک بثلاثة ايام.[59]

در اين روايت نيز امام معصوم عليه السلام براي او رحمت الهي درخواست مي‌کند.

فروي محمد بن سنان قال: دخلت علي ابي الحسن عليه السلام قبل ان يحمل الي العراق بسنته، و علي ابنه عليه السلام بين يَدَيه فقال لي: يا محمد فقلت لبيک قال: انه سيکون في هذه السنة حرکة (الي ان قال): يا محمد ان مفضل کان انسي و مستراحي.[60]

در اين روايت امام معصوم عليه السلام مفضل بن عمر را جايگاه انس و استراحت خود برمي شمارد.

وروي عن محمد بن يحيي، عن علي بن الحکم، عن يونس بن يعقوب قال: امرني ابو عبدالله عليه السلام ان اتي المفضل و اعزيه باسماعيل و قال: اقرأ المفضل السلام و قل له: انا قد اصبنا باسماعيل فَصَبرنا فاصبر کما صبرنا انا اردنا أَمراً، و اراد الله عزّوجلّ امراً فسلمنا لأِمرالله.

مرحوم آيت‌الله خويي رحمه الله عليه بعد از ذکر اين خبر مي‌فرمايد: «اين روايت، صحيح السند است و شدّت علاقه امام صادق عليه السلام را به او مي‌رساند.»[61]؛ زيرا امام صادق عليه السلام درگذشت اسماعيل را به مفضل بن عمر تسليت مي‌گويد و از او مي‌خواهد که در اين مصيبت، صبر پيشه کند.

2. توثيق شيخ مفيد رحمه الله عليه

دومين دليل ما بروثاقت مفضل بن عمر، توثيق صريح مرحوم شيخ مفيد رحمه الله عليه در کتاب ارشاد است. وي، مفضل بن عمر را از خواص امام صادق عليه السلام مي‌شمارد. عبارت شيخ مفيد رحمه الله عليه چنين است: «فمن روي صريح النّص بالامامة من ابي عبدالله الصادق عليه السلام علي ابنه ابي الحسن موسي عليه السلام من شيخ اصحاب ابي عبدالله و خاصته و بطانته وثقاته الفقهاء الصالحين رضوان الله عليهم المفضل بن عمر الجعفي و معاذبن کثير و عبدالرحمان بن الحجاج و…».[62]

3. توثيق شيخ طوسي رحمه الله عليه

مرحوم شيخ طوسي رحمه الله عليه در کتاب الغيبة مفضل بن عمر را از سفراي ممدوح ذکر مي‌کند. عبارت شيخ طوسي رحمه الله عليه از اين قرار است: «في ذکر طرف من اخبار السفراء الذين کانوا في حال الغيبة، و قبل ذکر من کان سفيراً حال الغيبة نذکر طرفاً من اخبار مَن کان يَخْتصّ بکل امام، و يتولّي لَه الأمر علي وَجه الايجاز، و نذکر من کان ممدوحاً منهم حسن الطريقة و من کان مذموماً سييء المذهب ليعرف الحال من ذلک… و منهم (اي من المحمودين) المفضل بن عمر.»[63]

4. مفضل بن عمر، باب امام صادق عليه السلام

برخي کتب تراجم، مناقب و تاريخ اهل بيت عليهم السلام افرادي را باب‌هاي امامان اطهار عليهم السلام ذکر کرده‌اند. شايد بتوان منشأ اين کار را در احاديث زير يافت:

پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله دربارة اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌فرمايد: «علي بن ابي طالب خليفة الله و خليفتي و حجة الله و حجّتي و باب الله و بابي».[64]

در زيارت جامعة کبيره نيز مي‌خوانيم که اهل بيت عليهم السلام «ابواب الايمان» هستند. همچنين در حديثي ديگر، اميرالمؤمنين عليه السلام سلمان را «باب الله» نام نهاد.[65] به پيروي اين کار، برخي از علما براي نزديک‌ترين يار و همراه هر معصوم عليه السلام لقب «باب» رانام نهادند. به عبارت ديگر، باب، عبارت است از «خاص الخواص اصحاب امام عليه السلام» که از اسرار و علوم خاص امام زمان خويش در قلمرو مسايل سياسي، اجتماعي، معرفتي آگاهي داشته باشد.[66] ابن ابي الثلج محمد بن احمد الکاتب البغدادي و هم چنين شيخ طريحي[67] و مرحوم مامقاني رحمه الله عليه در تنقيح المقال،[68] مفضل بن عمر را باب امام صادق عليه السلام مي‌شمارند. کفعمي نيز او را باب امام صادق عليه السلام مي‌داند.[69] اما ابن شهر آشوب در کتاب مناقب آل ابي طالب او را باب امام کاظم عليه السلام مي‌داند.[70]

5. توحيد مفضل

پنجمين وجه از وجوه توثيقات مفضل بن عمر کتاب توحيد است. کتابي در بيان صنع خدا و توحيد الهي که امام صادق عليه السلام براي مفضل بن عمر املا کرد و جمله‌هاي آن، با عبارت «فکِّر يا مفضل» آغاز مي‌شود. اين کتاب، نشان از اعتماد بالاي امام صادق عليه السلام به مفضل است. مرحوم نجاشي به کتاب توحيد، لقب کتاب فکر[71] مي‌دهد. مرحوم علامه تستري رحمه الله عليه در قاموس الرجال، کتاب توحيد را قوي‌ترين شاهد بر راستي عقيدة مفضل بن عمر دانسته و مي‌گويد:

كتاب توحيد كه نجاشي از آن به كتاب فكر تعبير مي‌كند قوي‌ترين شاهد عملي بر درستي و استواري مفضّل است. متن اين روايت ناگزير هر ملحدي را موحّد مي‌كند و خلاصه آن كه تحسين او محرز و توبيخش غير محرز است.[72]

6. الأهليلجة في التوحيد

الأهليلجة في التوحيد، رسالة کوتاهي است که امام صادق عليه السلام در رد ملحدان و منکران ربوبيت به تحرير درآورد و آن را براي مفضل بن عمر فرستاد. مرحوم آقا بزرگ طهراني از اين کتاب نام برده و مي‌گويد: «اين رساله را امام صادق عليه السلام در جواب نامة مفضل بن عمر که از حضرت خواسته بود ردي بر منکران و ملحدان ربوبيت بنويسند، نگاشته است».[73] در ادامه مرحوم آقا بزرگ طهراني رحمه الله عليه نقل مي‌کند که مرحوم سيد بن طاووس رحمه الله عليه در دو کتاب کشف المحجة و الامان من اخطار الاسفار و الازمان همراه بودن رسالة الأهليلجة في التوحيد در سفر و تفکر در آن را سفارش مي‌کند.

مرحوم شيخ علي نمازي در کتاب مستدرکات علم الرجال دربارة اين روايت مي‌گويد:

از روايات صادره از مفضّل خبري است كه به الأهليلجة شهرت يافته است؛ روايتي با مضامين عالي و مفصّل، متن اين روايت بهترين گواه بر صدور آن از امام است.[74] مرحوم علاّمه مجلسي رحمه الله عليه نيز در بحار الانوار جلد سوم ضمن نقل اين دو رساله، متن اين دو روايت را بهترين شاهد بر صحت آن‌ها مي‌داند:

شهرت انتساب دو روايت التوحيد و الأهليلجة به مفضّل بن عمر ارسال اين دو روايت را جبران مي‌كند. مرحوم سيّد بن طاووس و غير او نيز به اين مطلب اذعان دارند. ادّعاي ضعيف بودن محمد بن سنان و مفضّل هم ردّ مي‌شود، بلكه بسياري از روايات گواه بزرگي شأن و منزلت اين دو هستند. متن همين دو روايت بهترين گواه بر صحّت اين دو مي‌باشد.[75]

7. نقل وصيت مفضل بن عمر در تحف العقول

تحف العقول عن آل الرسول اثر ابومحمد الحسن بن علي بن الحسين بن شعبه البحراني رحمه الله عليه کتابي است که از ديرباز مورد توجه علماي شيعه بوده است. ابن شعبه بحراني رحمه الله عليه متوفاي سال 381 هجري قمري است. او هم عصر شيخ صدوق رحمه الله عليه بوده و از مشايخ شيخ مفيد رحمه الله عليه مي‌باشد.[76] مرحوم آقا بزرگ طهراني رحمه الله عليه در کتاب الذريعه عبارتي را به اين مضمون از مرحوم شيخ حسين بن علي بن صادق البحراني رحمه الله عليه نقل مي‌کند: شگفت‌زده‌ام بر دست يافتن بر حديثي حيرت انگيز و كامل از كتاب تحف‌العقول نگاشتة يكي از علماي شيعه دانشمند برجسته و ممتاز حسن بن علي بن شعبه، كتابي كه مورد مراجعة شيخ مفيد رحمه الله عليه بوده كتابي كه زمانه به مثل آن دست پيدا نمي‌كند.[77]

مرحوم علي اکبر غفاري در سال 1335 ه‍ ش ضمن تصحيح و تعليق کتاب تحف العقول، در مقدمه‌اي که بر آن نوشته است نقل مي‌کند که مرحوم شيخ حر عاملي در کتاب امل الآمل، «تحف العقول» را کثير الفوائد مي‌داند و علامة مجلسي رحمه الله عليه در مورد اين کتاب اين گونه مي‌نويسد: «تحف العقول كتابي است گران‌بها، نظم نوشتاري آن مبيّن بزرگي نگارنده آن است. بيشتر اين كتاب در مواعظ و اصول روشني است كه نياز به سند ندارد».[78] نقل وصيت مفضل در چنين کتابي که بزرگان برآن اعتماد داشته‌اند، دال بر مقام و منزلت مفضل است. جالب آن که ابن شعبه بحراني وصيت مفضّل را کنار احاديث امامان معصوم عليهم السلام و مواعظ حضرت عيسي عليه السلام نقل مي‌کند.

8. توثيقات عام

توثيق عام، به توثيقي گفته مي‌شود که جماعتي را با ضابطة خاصي و عنوان معيني توثيق کنند؛ مانند اين که بگويند: «هر راوي که در اسناد کتاب کامل الزيارات واقع شده، ثقه است.» يا «هر راوي که از مشايخ اجازه باشد، ثقه است» و…. قابل ذکر است که ما از راه توثيقات عام، به چندگونه مي‌توانيم به وثاقت مفضل بن عمر پي ببريم.

الف. مشايخ ثقات

مقصود از مشايخ ثقات، اساتيد روايي بي واسطه يا با واسطة سه فقيه از فقهاي اصحاب اجماع ـ يعني محمد بن ابي عمير، صفوان بن يحيي، احمد بن محمد بن ابي نصر بزنطي ـ هستند. مرحوم شيخ طوسي رحمه الله عليه در کتاب عدة الاصول در بحث حجيت خبر واحد در باب تعارض دو خبر مي‌گويد: «عرفوا بانهم لا يروون و لا يرسلون الا عمن يوثق به». يعني «اين سه نفر معروف شده بودند به اين که از غير ثقه روايتي نقل نمي‌کنند».[79] حال با پذيرش اين توثيق عام، مفضل بن عمر موثق است؛ زيرا محمد بن ابي عمير[80] از او روايت نقل کرده است.

ب. وکالت مفضل بن عمر

جمعي از علما[81]، وکالت از امام معصوم عليه السلام را يکي از توثيقات عام شمرده‌اند. البته مراد از وکالت، وکالت در امور ديني و حقوق الهي مانند گرفتن خمس و زکات و حقوق مالي است. جريان اخذ وجوه شرعي و حقوق الهي و هدايا، به وسيلة وكلا و كارگزاران و سپس حمل و تحويل آن‌ها به امامان معصوم عليهم السلام بين وكلاي امامان امري رايج بوده است. محدث نوري رحمه الله عليه از آيات و رواياتي که از اعتماد برسفيه و سپردن اموال به دست سفيهان نهي کرده است، استفاده مي‌کند که حکمت اين نواهي، ثقه نبودن سفيهان بوده است. آيا با وجود اين نواهي، صحيح است به پيشوايان معصوم نسبت بدهيم اموالشان را به دست انسان‌هاي فاسد و فاسق مي‌دادند و بر چنين افرادي اعتماد مي‌کردند.[82] مفضل بن عمر در جريان اخذ وجوه شرعي و حقوق الهي و هدايا، و سپس حمل آن‌ها و تحويل به امامان معصوم عليهم السلام که بين وکلاي امامان امري رايج بوده است، حضور داشته است. طبيعي است اگر مفضل غالي و داراي افکاري نادرست بود، امام عليه السلام هرگز به وکالت او راضي نمي‌شد و او را طرد مي‌کرد.

در کتاب منتهي المقال به وکالت مفضل بن عمر اشاره شده است.[83] در کتاب الغيبة اثر مرحوم شيخ طوسي رحمه الله عليه دو روايت وجود دارد که شاهد بر وکالت مفضل است. از هشام بن احمد نقل شده است که گفت: «اموالي را براي موسي بن جعفر عليه السلام به مدينه بردم. حضرت فرمود: اموال را برگردان و آن را به مفضل بن عمر بسپار. من نيز آن را نزد مفضل بن عمر برگرداندم».[84]

موسي بن بکر نيزنقل مي‌کند که حضور امام کاظم عليه السلام شرفياب شدم. مي‌ديدم همة اموال، فقط از ناحية مفضل به آن حضرت مي‌رسد. گاهي مي‌ديدم افرادي، اموالي را نزد حضرت مي‌آورند؛ ولي از آن‌ها پذيرا نمي‌شد و مي‌فرمود: «آن‌ها را به مفضل برسان.»[85]

ج. مفضل بن عمر از راويان اسناد کامل الزيارات

يکي از توثيقات عام ـ طبق نظر كساني كه اين توثيق عام را قبول دارند ـ توثيق راويان واقع در اسناد کتاب کامل الزيارات است. اين کتاب، تأليف جعفر بن محمد بن قولويه مي‌باشد که از او به اختصار به ابن قولويه ياد مي‌کنند. نجاشي در شرح حالش مي‌نوسيد: «به هر خوبي از كارهاي زيبا و وثاقت و فقاهت و دانايي كه مردم را به آن توصيف كني، اين دانشمند برتر و بيشتر از آن را دارا مي‌باشد».[86] شيخ طوسي رحمه الله عليه از اين كتاب به نام جامع الزيارات ياد مي‌كند.[87] او در مقدمة کتابش مي‌گويد: «در اين کتاب، رواياتي راکه از افراد موثق از اصحاب، به ما رسيده است، ذکر کردم.» شيخ حر عاملي با عبارت فوق، بر وثاقت تمام راوياني که ابن قولويه در اين کتاب از ايشان بدون واسطه يا با واسطه روايت دارد، استدلال کرده است.[88] مرحوم آيت‌الله خويي رحمه الله عليه در متابعت از او مي‌نويسد: «اين عبارت دلالتي روشن دارد براين که ابن قولويه در اين کتاب، هر روايتي که از معصوم نقل کرده، توسط راويان ثقه از معصوم به او رسيده است.»[89] با توجه به مطالب ذکر شده، بايد گفت: مفضل بن عمر در سند‌هاي فراواني از روايات کامل الزيارات وجود دارد.[90]

د. مفضل بن عمر از راويان تفسير علي بن ابراهيم قمي

يکي از توثيقات عام، توثيق راويان تفسير علي بن ابراهيم قمي مي‌باشد. نامبرده، از مفسران بزرگ شيعي و راويان عالي مقام اماميه و از اساتيد کليني است. نجاشي مي‌نويسد: «ابوالحسن قمي در امر حديث انساني ثقه، ثبت و مورد اعتماد است، مذهب او مذهب سالم و دور از هرگونه انحراف مي‌باشد».[91] از او در كتاب كافي 5630 روايت و در كتب اربعه 8169 حديث نقل شده است.[92] او در مقدمة کتابش مي‌گويد:

در اين كتاب، ما بيان مي‌كنيم و خبر مي‌دهيم از روايات و احاديثي كه به ما رسيده و آن‌ها را مشايخ و ثقات ما روايت كرده‌اند از كساني كه خداوند اطاعت و ولايتشان را بر ما واجب كرده است.[93]

براساس همين مطلب، بعضي از علما مانند صاحب وسايل الشيعه و پس از او محدث نوري و مرحوم آيت‌الله خويي معتقدند همة راويان واقع در اسناد روايات اين کتاب، ثقه هستند.[94] با توجه به مطالب گفته شده، بايد گفت: مفضل بن عمر از راويان احاديث تفسير قمي است؛ زيرا علي بن ابراهيم قمي ذيل سورة حجر و ذيل سورة زمر، از او روايت نقل مي‌کند.[95]

نتيجه گيري

در هر عصر، تعدادي از شيعيان و پيروان امامان بزرگوار عليهم السلام با آنان رابطة نزديک داشته و از خواص ياران و اصحاب نزديک آن بزرگواران به شمار مي‌آمده‌اند. علوم سرشار، حسن خلق، نرم خويي و منش پيامبر گونة اهل بيت عليهم السلام وجدان‌هاي بيدار و فطرت‌هاي شکوفا رامجذوب خود مي‌کرد؛ به گونه‌اي که مريدان فراواني گرد آن بزرگواران را مي‌گرفتند و پيوند دوستي با آنان برقرار مي‌کردند؛ اما همة آن‌ها در نحوة ارتباط با امامان اطهار عليهم السلام يکسان نبودند. راقم اين سطور، براين باور است که مفضل بن عمر بين اصحاب امام صادق عليه السلام از جايگاه خاصي برخوردار بوده است. اين پيوند روحي بين امام و مفضل را مي‌توان در درگذشت اسماعيل فرزند امام صادق عليه السلام به خوبي مشاهده کرد؛ زيرا امام او را به صبر و خويشتن داري دعوت مي‌کند. توثيق دو تن از بزرگان شيعه همچون شيخ مفيد و شيخ طوسي ما را بر اين عقيده استوار مي‌کند. با توجه به اين مطالب، نسبت‌هايي چون «فاسد المذهب» بودن، «مضطرب الروايه» بودن، «خطابي بودن» بودن به مفضل بن عمر، نسبت‌هايي است ناروا و حتماً بايد توجيه شود، تا چهرة چنين شخصيتي، خدشه دار نشود.

[1]. علي محدث زاده، اصحاب امام صادق عليه السلام، ص339، تهران، مسجد جامع، 1373ش.

[2]. سيدابوالقاسم خويي، معجم رجال الحديث، ج18، ص292، نجف اشرف، مدينة العلم، 1983م.

[3]. رجال کشي، ص327، ح592، مشهد، دانشكده الهيّات و معارف اسلامي. 1348ش.

[4]. رجال نجاشي، ش1112، ص416، قم، جامعه مدرسين، 1407ق.

[5]. معجم رجال الحديث، ج18، ص292.

[6]. همان.

[7]. ابن غضايري درباره او مي‌گويد: «المفضل بن عمر الجعفي ابوعبدالله ضعيف، متهافت، مرتفع القول، خطابي، و قد زيد علي شيء کثير و حمل الغلاة في حديثه حملاً عظيماً و لا يجوز ان يکتب حديثه» (رجال ابن غضايري (الضعفاء)، ش117، ص87، قم، دارالحديث، 1380ش)

[8]. ابن داوود درباره وي اين گونه مي‌گويد: «مفضل بن عمر، ضعيف، متهافت، خطابي» (ابن داوود حلي، کتاب الرجال، جزء الثاني، باب الميم، قم، منشورات الرضي، 1392ق)

[9]. نجاشي درباره او اين گونه مي‌گويد: «ابوعبدالله و قيل ابومحمد، الجعفي، کوفي، فاسد المذهب، مضطرب الروايه، لا يعبابه و قيل انه کان خطابيا و قد ذکرت له مصنفات لا يعول عليها» (رجال نجاشي، ش1112، ص416).

[10]. علامه حلي رحمه الله عليه درباره او اين گونه مي‌گويد: «فاسد المذهب، مضطرب الروايه، لا يعبابه، متهافت، مرتفع القول، خطابي، و قد زيد عليه شيء کثير، و حمل الغلاة في حديثه حملاً عظيماً، و لا يجوز ان يکتب حديثه» (خلاصه الاقوال، ش1647، ص407، قم، فقاهت، 1417ق).

[11]. شيخ طوسي، الفهرست، ش758، ص251، نجف، مكتبه مرتضويه.

[12]. شيخ طوسي، کتاب الرجال، ش4530، ص307، قم، نشر اسلامي، 1415ق.

[13]. همان، ص343.

[14]. رجال کشي، ح581-599.

[15]. ابوعلي حائري محمد بن اسماعيل المازندراني، منتهي المقال، ج6، ص310، ش3029، قم، موسسه آل البيت لأحياء التراث، 1416ق.

[16]. حاج ملا علي علياري تبريزي، بهجه الآمال، ج7، ص70، تهران، بنياد فرهنگ اسلامي مرحوم كوشان پور، 1412ق.

[17]. مرحوم مامقاني، تنقيح المقال، ج3، ص238، تهران، نشر جهان.

[18]. علامه تستري، قاموس الرجال، ج9، ص93، قم، مؤسسه نشر اسلامي، 1410ق.

[19]. شيخ علي نمازي شاهرودي، مستدرکات علم رجال الحديث، ج7، ص477، ش15139، تهران، شفق، 1412ق.

[20]. معجم رجال الحديث، ج18، ص292.

[21]. از آن جمله مي‌توان به کلام علامه حلي در خلاصة الاقوال، ص407، ش1647 اشاره کرد. او به تبع کلام نجاشي مي‌گويد: «مفضل بن عمر فاسد المذهب، مضطرب الروايه، لا يعبابه». مرحوم تفرشي هم در کتاب نقد الرجال، ج4، ذيل ش5400، در توضيح مفضل بن عمر مي‌گويد: «کوفي، فاسد المذهب، مضطرب الرواية...‌».

[22]. نجاشي، رجال، ص416، رقم 1112.

[23]. «اما قوله فهو فاسدالمذهب، فيعارضه ماتقدم من الشيخ المفيد من عده من الفقهاء الصالحين و من خاصة ابي عبدالله عليه السلام، و بطانته، و لا يسعنا الا ترجيح کلام الشيخ المفيد علي کلام النجاشي من جهة معاضدته بماتقدم من الروايات التي لا يبعد دعوي التبادر الاجمالي فيها»؛ معجم رجال الحديث، ج18، ص304.

[24]. اين روايات، در فصل دوم همين مقاله خواهد آمد.

[25]. حسين بن محمد، راغب اصفهاني، المفردات في غريب القرآن، ص365، تهران، المكتبة المرتضويّة، 1403ق.

[26]. نعمت الله صفري فروشاني، غاليان، ص340، مشهد، بنياد پژوهش‌هاي اسلامي آستان قدس رضوي، 1378ش.

[27]. «ان رمي القدماء الرجل بالغلو لا يعتمد عليه و لا يرکن اليه لوضوح کون القول بادني مراتب فضائلهم غلو عند القدماء و کون مانعده اليوم من ضروريات مذهب التشيع غلو عند هؤلاء و کفاک في ذلک عد الصدوق نفي السهو عنهم غلواً مع انه اليوم من ضروريات المذهب و کذلک اثبات قدرتهم علي العلم بما يأتي بتوسط جبرئيل و النبي صل الله عليه و آله غلو عندهم و من ضروريات المذهب و کذلک اثبات قدرتهم علي العلم بما يأتي بتوسّط جبرئيل و النبي صل الله عليه و آله غلو عندهم و من ضروريات المذهب و لم تقف نحن و لا ساير المتتبعين في الاخبار و الغائصين في بحار الانوار علي حديث له دال علي الغلو»؛ عبدالله مامقاني، تنقيح المقال، ج3، ص238، تهران، انتشارات جهان.

[28]. همان، ص238.

[29]. همان، ص240.

[30]. رحيمه شمشيري ودکتر مهدي جلالي، روش نجاشي در نقد رجال، فصلنامه علوم حديث، ش30، ص61.

[31]. رجال نجاشي، ش563، ص216.

[32]. همان، ش668، ص254.

[33]. همان، ش676، ص257.

[34]. همان، ش530، ص304.

[35]. همان، ش1196، ص443.

[36]. همان، ش165، ص68.

[37]. همان، ش1020 و ش1180.

[38]. همان، ش1117، ص418.

[39]. معجم رجال الحديث، ج18، ص304.

[40]. احمد بن الحسين غضايري، رجال، ش117، ص87.

[41]. معجم رجال الحديث، ج14، ص261 و 263.

[42]. غاليان، ص106.

[43]. معجم رجال الحديث، ج14، ص245.

[44]. غاليان، ص107.

[45]. «والذي يتحصل مما ذکرنا ان نسبة التفويض و الخطابية الي المفضل بن عمر لم تثبت، فان ذلک و ان تقدم عن ابن الغضايري الا ان نسبة الکتاب اليه لم يثبت کما مرت الاشاره عليه غير مرة، و ظاهر کلام الکشي و ان کان ان المفضل کان مستقيما ثم صار خطابياً، الا ان هذا لاشاهد عليه و يؤکد ذلک کلام النجاشي حيث قال: و قيل انه کان خطابيا فانه يشعر بعدم ارتضائه»؛ معجم رجال الحديث، ج18، ص303.

[46]. تنقيح المقال، ج3، ص238.

[47]. معجم رجال الحديث، ج18، ص298؛ تنقيح المقال، ج3، ص241 ؛رجال کشي، ص154.

[48]. برگرفته از: معجم رجال الحديث، ج18، ص292-299؛ تنقيح المقال، ج3، ص239-242.

[49]. معجم رجال الحديث، ج6، ص247، ش2662.

[50]. نعمت‌الله صفري فروشاني، نقش تقيه در استنباط، ص608، قم، بوستان كتاب، 1381ش.

[51]. معجم رجال الحديث، ج3، ص115، ش1302.

[52]. نقش تقيه در استنباط، ص609.

[53]. همان، ص96.

[54]. همان، ص98.

[55]. «و قصور سند جملة من الاخبار المزبورة الواردة في مدحه غير ضائر بعد تعاضد‌ها و تجابرها بل تواترها معناً فما صدر من جمع منهم ابن طاووس من المناقشه في اسانيد اخبار الطرفين لا اري له وجهاً ضرورة ان ملاحظه السند انما هو لتحصيل الوثوق بصدور الخبر و الوثوق الحاصل من استفاضة الاخبار بل تواترها معني اقوي من الوثوق الحاصل من خبر واحد صحيح»؛ تنقيح المقال، ج3، ص240.

[56]. کشي، اختيار معرفه الرجال، ص321، مشهد، دانشكده الهيات و معارف اسلامي.

[57]. همان، ص323.

[58]. همان، ص328.

[59]. همان، ص329.

[60]. معجم رجال الحديث، ج18، ص301.

[61]. همان.

[62]. شيخ مفيد، الارشاد، ج2، ص208، ترجمه سيد هاشم رسولي محلاتي، تهران، انتشارات علميّه اسلاميه.

[63]. شيخ طوسي، کتاب الغيبه، ص345، تحقيق عباد الله طهراني و علي احمد ناصح، مؤسسة معارف اسلاميّه، 1411ق.

[64]. محمدباقر مجلسي، بحارالانوار، ج26، باب 5، ص263، ح47، تهران، نشر وزارت ارشاد، 1412ق.

[65]. رجال کشي، ص60.

[66]. جواد سليماني، رازداران حريم اهل بيت عليهم السلام، ص44، قم، انتشارات مؤسسه امام خميني رحمه الله عليه، 1386ش.

[67]. السيد علي الحسيني الصدر، الفوائد الرجاليه، ص144، قم، دارالغدير، 1420ق.

[68]. تنقيح المقال في علم الرجال، ج1، ص190.

[69]. شيخ تقي الدين ابراهيم بن علي کفعمي، مصباح کفعمي، ص523، نجف، دارالكتب العلميّه، 1349ش.

[70]. رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب سروي مازندراني، مناقب آل ابي طالب، ج4، ص325، بيروت، دارالاضواء، 1405ق.

[71]. رجال نجاشي، ص416، ذيل ش1112.

[72]. «و کتاب المعروف بتوحيد المفضل الذي عبرعنه النجاشي کتاب فکر اقوي شاهد عملي علي استقامه فانه يقهر کل ملحد علي ان يکون موحداً و بالجمله الحق کون مدحه محققاً و قدحه غير محقق»؛ شيخ محمدتقي، تستري، قاموس الرجال، ج9، ص104، قم، مؤسسه نشر اسلامي، 1410ق.

[73]. آقا بزرگ طهراني، الذريعه الي تصانيف الشيعة، ج2، ص484، بيروت، دار الأضواء، 1403ق.

[74]. «و من رواياته الخبر المشتهر بالأهليلجة في التوحيد و هو ايضاً روايه شريفة عظيمة مفصلة يکون متنها شاهد صدق علي صدوره من الأمام»؛ شيخ علي، نمازي، مستدرکات علم الرجال، ج7، ص480، تهران، شفق، 1412ق.

[75]. «ولا يضر ارسالهما لاشتهار انتسابهما الي المفضل و قد شهد بذلک السيد ابن طاووس و غيره... و لا ضعف محمد بن سنان و المفضل لانه في محل المنع بل يظهر من الاخبار الکثيره علو قدرهما و جلالتهما. مع ان متن الخبرين شاهداً صدق علي صحتهما»؛ بحارالانوار، ج3، ص152-193.

[76]. آقا بزرگ طهراني، پيشين، الجزء الثالث، ص400، بيروت، دارالاضواء، 1403ق.

[77]. «و يعجبني ان انقل في هذا الباب حديثاً عجيباً وافياً شافياً عثرت عليه في کتاب تحف العقول للفاضل النبيل الحسن بن علي بن شعبه من قدماء اصحابنا حتي ان شيخنا المفيد ينقل عن هذا الکتاب و هو کتاب لم يسمح الدهر بمثله»؛ همان.

[78]. «کتاب تحف العقول عثرنا علي کتاب عتيق و نظمه دل علي رفعة شأن مؤلفه و اکثره في المواعظ و الاصول المعلومة التي لا تحتاج فيها الي سند»؛ تحف العقول عن ابن ابي شعبه حراني، تحف العقول عن آل الرسول صل الله عليه و آله، تصحيح علي اکبر غفاري، ص10-11، قم، جامعه مدرّسين، 1421ق.

[79]. علي اکبر ترابي، جزوه درسي «کليات علم رجال ودرايه»، ص56، مركز تخصصي مهدويّت، قم، 1386ش.

[80]. شيخ طوسي، استبصار، ج3، ص97، ح333، بيروت، دارالاضواء، 1413ق.

[81]. مرحوم شيخ بهايي و مرحوم بهبهاني، به نقل از محمدبن علي استرآبادي، منهج المقال في تحقيق احوال‌الرجال، ص45، قم، مؤسسه آل‌البيت،1416ق؛ حسن بن زين‌الدين، منتقي الجمان في الاحاديث الصحاح و الحسان، ج1، ص18، قم، جامعه مدرسين، 1362ش؛ ابوعلي حائري، منتهي المقال، ج7، ص474، قم، مؤسسه آل‌البيت، 1416ق؛ مامقاني، مقباس الهداية، ج2، ص258، قم، مؤسسه اهل‌البيت، 1411ق؛ محدث نوري، خاتمه مستدرک الوسايل، ج5، ص263، قم، مؤسسه آل‌البيت، 1415ق.

[82]. خاتمه مستدرک الوسايل، ج5، ص264.

[83]. منتهي المقال، ج6، ش3029، ص314.

[84]. وروي عن هشام قال: « حملت الي ابي ابراهيم عليه السلام الي المدينة اموالا فقال: « ردها فا دفعها الي المفضل بن عمر » فرددتها الي جعفي فحططتها علي باب المفضل »، (الغيبة، ص347).

[85]. وروي عن موسي بن بکر قال: «کنت في خدمة ابي الحسن عليه السلام فلم اکن اري شيئا يصل اليه الا من ناحية مفضل، و لربما رايت الرجل يجيء بالشيء فلا يقبله منه و يقول: « اوصله الي المفضل»، (الغيبه، ص347).

[86]. رجال نجاشي، ص123، رقم318.

[87]. شيخ طوسي، الفهرست، ص77، رقم141.

[88]. شيخ حر عاملي، وسايل الشيعه، ج30، ص202.

[89]. معجم رجال الحديث، ج1، ص50.

[90]. باب 10، ح2؛ باب 26، ح4 و 26؛ باب 47، ح4؛ باب 48، ح2. البته مخفي نماند كه عدّه‌اي در صحّت انتساب اين كتاب به ابن قولويه ترديد كرده‌اند. عدّه‌اي ديگر، اين توثيق عام را قبول ندارند و مي‌گويند فقط مشايخ بلاواسطه ابن قولويه ثقه هستند.

[91]. رجال نجاشي، ص260، رقم680.

[92]. برگرفته از نرم‌افزار «رواية النور».

[93]. «و نحن ذاکرون و مخبرون بما ينتهي الينا و رواه مشايخنا وثقاتنا عن الذين فرض الله طاعتهم و اوجب ولايتهم... »

[94]. جزوه درسي «کليات علم رجال و درايه»، ص97.

[95]. تفسير قمي، ج1، ص281 و ج2، ص252، قابل ذكر است برخي از علما به وثاقت اساتيد بدون واسطه علي بن ابراهيم در تفسير قائلند و برخي در دلالت عبارت بر وثاقت راويان كتاب يا انتساب كتاب تفسير قمي رايج به علي بن ابراهيم اشكال وارد مي‌دانند.